



درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله پنجم
موضوع جزئی: ادله جواز رجوع به اعلم
سال دوم

تاریخ: ۲۳ آبان ۱۳۹۰
مصادف با: ۱۷ ذی الحجه ۱۴۳۲
جلسه: ۳۳

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث در ادله قول به تخییر در رجوع به اعلم و غیر اعلم بود یا به عبارت دیگر ادله جواز رجوع به اعلم. تا اینجا سه دلیل ذکر شد. بعضی از این ادله به نظر ما تمام بود لکن نسبت به بعضی دیگر از این ادله اشکال کردیم.

دلیل چهارم:

این دلیل، دلیلی است که مرحوم آقای خوئی مطرح کردند و البته به این دلیل اشکال کردند. ما این دلیل را ذکر می‌کنیم و اشکالی که مرحوم آقای خوئی به این دلیل دارند را بیان می‌کنیم و بعد باید دید که این اشکال وارد است یا نه؟ دلیل چهارم این است که ائمه معصومین علیهم السلام مردم را به بعضی از اصحاب خودشان ارجاع داده‌اند نمونه‌هایی از این روایات را ما سابقاً خوانده‌ایم که به بعضی از آنها اشاره خواهیم کرد. اشخاصی مثل یونس بن عبد الرحمن، محمد بن مسلم، ابی بصیر و امثال اینها کسانی بودند که ائمه مردم را به اینها ارجاع می‌دادند. ارجاع ائمه در حالی که خودشان هم در بین مردم حضور داشتند، نشان دهنده این است که فتاوی آنها برای مردم با وجود شخص امام علیه السلام معتبر بود. با اینکه امام اعلم افراد بوده اما مع ذلک با وجود خودشان مردم را ارجاع به اصحابشان داده‌اند؛ اگر فتاوی اصحاب با وجود ائمه علیهم السلام حجت و معتبر باشد، به طریق اولی فتاوی آنها با وجود اشخاص دیگری که اعلم از آنها بودند (غیر از امام) حجت است. چون اشخاص دیگر هر مقداری هم که اعلم باشند به مرتبه علمی امام که نمی‌رسند. اینجا خواسته‌اند از راه اولویت، اعتبار و حجیت فتوای غیر اعلم را استفاده کنند.

محصل این دلیل این شد که نفس ارجاع ائمه به این اصحاب نشان دهنده این است که قول و فتوای آنها با وجود ائمه حجت است. وقتی قول آنها با وجود امام که اعلم الناس است حجت باشد، به طریق اولی فتوی و قول آنها نسبت به کسی که از آنها اعلم باشد ولی به حد و مرتبه امام هم نرسد، حجت خواهد بود.^۱

اشکال مرحوم آقای خوئی به دلیل چهارم:

ایشان به این دلیل اشکال کرده‌اند که استدلال به این دلیل در صورتی تمام است که ما قائل به وجوب تقلید اعلم مطلقاً باشیم یعنی چه فتوای اعلم و غیر اعلم موافق باشد و چه فتوای اعلم و غیر اعلم مختلف باشد؛ اگر ما گفتیم تقلید اعلم واجب

۱. التقیح، ج ۱، ص ۱۱۳.

است مطلقاً حتی در صورتی که فتاوی آنها یکی باشد این حرف شما تمام است اما اگر قول به وجوب تقلید اعلم منحصر به صورت علم به مخالفت فتوای اعلم با غیر اعلم باشد (محل بحث ما هم همین فرض است) آن وقت دیگر نمی‌توان استدلال کرد.

ایشان می‌گویند در ست است که امام مردم را به اصحاب خود ارجاع داده‌اند اما ارجاع امام به اصحاب، در واقع با علم ائمه به این بود که آنچه که آنها می‌گویند همان چیزی است که نظر ائمه است یعنی آنها نظر و فتوایی بر خلاف نظر ائمه نمی‌دادند؛ خوب اگر این چنین باشد این نمی‌تواند قول غیر اعلم را در محل بحث ما که اختلاف فتوی بین اعلم و غیر اعلم است، حجت کند. استدلال فقط وقتی تمام است که این ارجاع بر هر دو فرض منطبق باشد یعنی چه آنجایی که ائمه علم دارند نظر آنها و نظر خودشان مختلف است و چه آنجایی که علم دارند نظرشان یکسان است اما ما اساساً در اینجا احتمال این را نمی‌دهیم که ائمه مردم را به اصحاب خود ارجاع داده‌اند، در حالی که می‌دانستند آنچه اصحاب می‌گویند متفاوت است با آنچه نظر و رأی خودشان است؛ ما اصلاً این احتمال را نمی‌دهیم. چگونه ممکن است که ائمه مردم را به کسانی ارجاع بدهند که نظر و فتوای آنها غیر از نظر و رأی امام باشد؟ چون چنین احتمالی در این فرض و مسئله منتفی است، پس از این ارجاع دیگر نمی‌توانیم استفاده کنیم قول آنها با وجود امام حجت است به عبارت دیگر مدعی و دلیل منطبق نیستند. مدعی اثبات حجت قول غیر اعلم با وجود اعلم در صورتی که اختلاف فتوی داشته باشند اما دلیل عبارت است از حجت قول غیر اعلم با وجود اعلم در صورتی که فتاوی آنها یکی باشد. ائمه اگر به اصحاب ارجاع دادند به خاطر این است که می‌دانستند که آنچه آنها می‌گویند موافق با نظر خود ائمه است. پس اساساً از محل بحث بیگانه است چون ما احتمال نمی‌دهیم که ائمه با علم به اختلاف فتوای اصحاب با نظر خودشان مردم را به این اشخاص ارجاع دهند. لذا این دلیل نمی‌تواند بر عدم اعتبار اعلییت دلالت کند. این نهایت توضیحی است که در مورد اشکال مرحوم آقای خوئی در مورد دلیل چهارم می‌شود بیان کرد.

پاسخ به اشکال مرحوم آقای خوئی:

به نظر ما این اشکالی که مرحوم آقای خوئی به دلیل چهارم ایراد کرده‌اند، وارد نیست. آقای خوئی همه سخن‌شان این است که اساساً ما احتمال نمی‌دهیم ائمه که به اصحاب ارجاع داده‌اند در واقع می‌دانستند که نظر اصحاب با نظر خودشان مختلف است؛ ائمه ارجاع داده‌اند به کسانی که می‌دانستند که آنها هر چیزی بگویند حرف ائمه است؛ به نظر ما این مطلب محل تأمل است به خاطر اینکه ائمه به افراد مختلف ارجاع داده‌اند و این افراد از حیث رتبه علمی و فضیلت و استعداد و قدرت فهم و درک یکسان نبودند، طبیعتاً بر اساس این اختلاف، نظرات متفاوت و استنباطات متفاوت داشتند و این طبیعی است که از ظاهر یک کلام چند نوع برداشت و استنباط داشته باشند. آن وقت چطور می‌شود این احتمال را با وجود این نکاتی که عرض کردیم، منتفی بدانیم؟ یعنی آیا ائمه تصور شان این بوده و یقین داشتند که هر آنچه که اصحاب مورد رجوع می‌گویند دقیقاً عین آن چیزی است که خود ائمه نظر داشتند؟ اصلاً نمی‌شود این مطلب را ادعا کرد چون استعداد اصحاب و فهم و احاطه و علم آنها و مدت حضور و کسب فیض از محضر ائمه، همه اینها در فهم شان از

احادیث تأثیر داشته است. این احتمال متعارفی می‌باشد که ائمه این احتمال را بدهند و تقریباً برای آنها مورد اطمینان بود این مطلب که آنچه را که این اصحاب می‌گویند همه آنها مطابق خود نظر ائمه نیست اما مع ذلک ارجاع داده‌اند. اگر این احتمال را منتفی ندانستیم پس استدلال می‌تواند تمام باشد یعنی این بیان در واقع از این جهت دیگر مشکلی ندارد که ائمه به اصحاب ارجاع داده‌اند در حالی که خودشان که اعلم الناس هستند در آن زمان بوده‌اند پس اگر قول آنها مع وجود الإمام حجت باشد به طریق اولی قول آنها با وجود اعلم دیگری غیر از امام که پایین تر از مرتبه امام باشد حجت است. این دلیل از این جهت که ایشان فرموده مشکلی ندارد.

بنابراین این احتمال منتفی نیست بلکه ما ادعا می‌کنیم که این بالاتر از احتمال است و ائمه به این مسئله تقریباً اطمینان داشته‌اند که همه اصحاب یک نظر و رأی نداشته که موافق رأی و نظر خود ائمه باشد و این کاملاً قابل پیش بینی بوده است.

اشکال دوم به دلیل چهارم:

ما یک اشکال دیگری به این دلیل داریم یعنی این دلیل از نظر دیگری دارای اشکال می‌باشد.

اشکال این است که اساساً بحث ما در مورد علمایی است که به اقوال ائمه و افعال و تقریر آنها آشنا هستند یعنی علمای عارف به سنت و کتاب خدا. بحث ما اصلاً مربوط به ائمه نیست و ائمه موضوعاً از بحث ما خارج هستند. بنابراین این دلیل که بر اساس یک اولییتی استوار است باطل می‌شود. اساس این دلیل این است که ائمه که به اصحاب ارجاع می‌دادند با وجود حضور خود ائمه که اعلم الناس هستند، نشان دهنده این حجیت قول آنها است. در حالی که ما ائمه را موضوعاً از بحث خارج می‌دانیم. پس این مسئله از این جهت محل اشکال است که اساساً نباید مقایسه کرد اینها را با ائمه که ائمه اعلم هستند پس قول اینها معتبر است و بعد از راه مفهوم اولویت نتیجه بگیریم حجیت قول غیر اعلم را؛ اینجا خود منطوق اشکال دارد لذا مفهوم اولویت یا قیاس اولویت قابل استدلال نیست.

دلیل پنجم:

اما دلیل پنجم بر جواز رجوع به غیر اعلم یا به عبارت دیگر تخیر، یک قیاس استثنایی است. (شکل قیاس استثنایی: إن كان المقدم فالتالی، لكن التالی باطل، فالمقدم مثله) این قیاس استثنایی در اینجا چگونه است؟
مقدم اول: اگر تقلید اعلم در شرع مجاز نبود باید از ناحیه شارع منعی نسبت به آن وارد می‌شد.

مقدمه دوم: ما از ناحیه شارع منعی نسبت به تقلید غیر اعلم مشاهده نمی‌کنیم.

نتیجه: نتیجه اینکه تقلید غیر اعلم جایز است.

این یک قیاس استثنایی است. در هر قیاس استثنایی آنچه که مهم است یکی اثبات ملازمه‌ی بین مقدم و تالی و دیگری بطلان تالی است. یعنی در مقدمه اول آنچه مهم است این است که بین مقدم و تالی ملازمه وجود دارد. بین شرط و جزاء در جمله‌ی شرطیه‌ای که به عنوان مقدمه اول ذکر می‌شود، ملازمه وجود دارد. و در مقدمه دوم هم باید ثابت شود که تالی باطل است.

حال باید دید که این دو مطلب در اینجا ثابت می‌شود یا نه؟

اما در مورد مقدمه اول: در این مورد باید گفت که این مسئله کاملاً بدهی و واضح است. اینکه مستدل می‌گوید اگر تقلید غیر اعلم در شریعت جایز نبود بالاخره باید به نوعی توسط شارع از آن منع می‌شد؛ این کاملاً حرف درستی است چون ما می‌بینیم هر چیزی که از دید شارع مطلوب نیست، توسط شارع مورد مخالفت قرار گرفته و شارع به نحوی در مورد اموری که با آنها مخالف است اعلام نظر کرده است (این همه محرمات شارع مخالفت ارتکاب آنهاست). حال اگر در جایی هم نظر شارع به ما واصل نشود، ما باید سراغ اصول برویم و از راه اصول عملیه مسئله را حل کنیم. اما نمی‌شود شارع نظرش مخالف با چیزی باشد و بیان نکند مثلاً در مورد اصل تقلید، شارع نظرش این است که از کسی تقلید شود که صلاحیت تقلید داشته و شرایط در او وجود دارد اگر کسی شرایط را نداشت، شارع مخالف است از او تقلید شود و این نظر را اعلام هم کرده است. شما می‌بینید که در جاهای مختلف به نحوی مخالفت خودش را با تقلید از کسانی که صلاحیت افتاء ندارند، اعلام کرده است. پس مقدمه اول به نظر می‌رسد که کاملاً اثبات شده است یعنی بین مقدم و تالی ملازمه است به این معنی که نمی‌شود ملتزم شد چیزی در شرع ممنوع شده باشد، و شارع با آن مخالف باشد ولی از آن منع نکرده باشد.

اما در مورد مقدمه دوم: این مقدمه هم به نظر می‌رسد واضح و روشن است. تالی در اینجا عبارت است از ورود منع از لسان شرع در تقلید غیر اعلم. بطلان تالی یعنی اینکه ما در شرع به یک دلیل معتبری که منع از تقلید غیر اعلم بکند، برخورد نکرده‌ایم. آنچه که هم به عنوان دلیل بر وجوب تقلید اعلم اقامه شده بود، پاسخ دادیم اعم از روایات و سایر ادله. پس به نظر می‌رسد این دو مقدمه قیاس استثنائی با توجه به آنچه که ما تا بحال گفتیم تمام است یعنی اگر تقلید غیر اعلم در شریعت جایز نبود باید توسط شارع ممنوع می‌شد لکن ما می‌بینیم که شارع منع نکرده از تقلید غیر اعلم، لذا نتیجه می‌گیریم تقلید اعلم ممنوع نیست و جایز است.

تنها اشکالی که می‌توان مطرح کرد نسبت به مقدمه دوم می‌باشد که در شرع بیان وارد شده است. که ما این اشکال را پاسخ دادیم و همه آنچه را که در شرع می‌تواند به عنوان دلیل و بیان بر عدم جواز تقلید اعلم باشد، همه را پاسخ دادیم. لذا به نظر می‌رسد این دلیل تمام است.

ما تا اینجا پنج دلیل برای جواز تقلید غیر اعلم ذکر کردیم که بعضی از این ادله مخدوش بود و بعضی تمام بود. ادله دیگری اینجا ذکر شده است که ما دیگر وارد آن ادله نمی‌شویم چون آنها اصلاً بهر حال اشکالات جدی دارد که مجال مطرح کردن آنها در درس نیست مثلاً استصحاب جواز تقلید غیر اعلم در جایی که دو مجتهد قبلاً با هم مساوی بودند و بعد یکی اعلم از دیگری شده است یا مثلاً فرض کنید که بعضی استدلال کرده‌اند به سیره اهل سنت و اجماع صحابه رسول خدا که این عجیب به نظر می‌رسد. سیره اهل سنت این بود که رجوع به غیر اعلم می‌کردند و امام علیه السلام هیچ مخالفتی با این کار آنها نکرده، خیلی از کارهای آنها مورد اشکال بوده از جمله اخذ به قیاس و اخذ به استحسان و امثال اینها که امام آنها از آن نهی کرده‌اند ولی در مورد این روش اشکال نکردند لذا معلوم می‌شود که رجوع به غیر اعلم مورد تأیید امام بوده است.

اینها ادله‌ای است که بطلان آن کاملاً روشن است. اینکه ائمه در مواردی مخالفت کردند مثل اخذ به قیاس و استحسان و امثال اینها برای اینکه مبادی اجتهاد آنها مورد اشکال بوده است و اگر هم در مورد جواز رجوع به غیر اعلم که در بین اهل سنت رایج بود چیزی نگفتند، چون مسئله‌ی رجوع به غیر اعلم یک مسئله فرعی در بین آنها بوده و اصلاً اعلم آنها هم به نظر ائمه از طریق خطا به اجتهاد و استنباط پرداخته است. آنچه که امام علیه السلام بیان کردند اصل روش و طریقه آنها در استفاده احکام شرعی بوده و دیگر معنی و ضرورت نداشته که بیایند اینها مورد اشکال قرار بگیرند که چرا به غیر اعلم رجوع می‌کردید.

لذا اشکالاتی در اینجا ذکر شده که ما از آنها صرف نظر می‌کنیم و آخرین دلیل و مهم ترین دلیل در این مسئله روایات است که در جلسات بعدی مطرح خواهیم کرد.

تذکر اخلاقی:

در ابتدا عید سعید غدیر را به شما عزیزان تبریک می‌گویم. اما در مورد غدیر آنچه انسان از فرمایشات اهل بیت علیهم السلام از عمل ائمه و سیره اصحاب خاص پیامبر و ائمه معصومین و روش علماء در طول تاریخ، استفاده می‌کند این است که نسبت به مسئله غدیر اهتمام فوق العاده‌ای داشتند. این اهتمام فوق العاده نسبت به غدیر به چه دلیل بوده است؟ باید در مورد آن تأمل شود. این اهتمام چیزی نیست که بعداً در بین متشرعه حادث شده باشد بلکه این اهتمام را انسان در عمل و فعل و رفتار خود معصومین می‌بیند از امیر المؤمنین علیه السلام تا سایر معصومین. این مسئله نکات مهمی دارد مثلاً شعایر خاص این روز و تکریم نسبت به این روز و اعمالی که نسبت به این روز در نظر گرفته شده همه حاکی از اهتمام به این روز است. گاهی خود امیر المؤمنین علیه السلام برخورد می‌کردند با اصحابی که حدیث غدیر را شنیده بودند یکایک آنها را سوگند می‌دادند که آیا شما این را شنیدید یا نه؟ خوب چرا حضرت این کار را می‌کرد؟ آیا حضرت این کار را می‌کرد که بگوید من باید حاکم و رئیس می‌شدم یعنی حکومت و ریاست را تعقیب می‌کرد یا نه آنچه در ذهن امیر المؤمنین و ائمه و سایرین بود، نکته‌ی دیگری بوده است.

این مسئله‌ای است که باید روی آن تأمل بیشتری شود و معلوم شود. خیلی کوتاه عرض کنم که واقعاً به نظر می‌رسد که هدف اصلی این بوده است که حقیقت اسلام و معارف ناب مکتب اسلام، معلوم شود که متفاوت از آن چیزی است که به نام اسلام عرضه شده و گفته و عمل شده است و این فقط و فقط از روی دل سوزی و هدایت مردم بوده است. و این یک آرمان انسانی است که برترین انسان‌ها و کامل ترین انسان‌ها بر مردم حکومت کنند و ثمره حکومت آنها بهشت و جنت روی زمین است که در این دنیا بهترین و زیباترین زندگی‌ها را برای مردم رقم می‌زند. إن شاء الله خداوند تبارک و تعالی ما را از متمسکین به ولایت اهل بیت علیهم السلام بیش از پیش قرار بدهد.

«والحمد لله رب العالمین»